

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: محمد محق  
تکثیر از: یونس نگاه  
۰۶ اپریل ۲۰۲۲

## "طال بان" و داعش، روبنا و زیربنا

بسیاری می‌پرسند طال بان و داعش چه نسبتی با هم دارند؟ آیا دو روی یک سکه‌اند، یا دو جریان متفاوت؟ دوستند یا دشمن؟ اگر دشمنند اختلاف شان زیربنائی است یا روبنائی؟ مشکل شان دقیقاً در کجاست؟ اگر چه من در مقاله‌ای دیگر به تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو گروه پرداخته‌ام، در این نوشته کوشش می‌کنم از زاویه‌ای دیگر به این قضیه نگاه کرده و ویژگی‌های روبنائی و زیربنائی هر یک را به صورت فشرده به مقایسه بگیرم.

### ۱. روبنا

#### الف) خاستگاه اجتماعی

خاستگاه اجتماعی جریان‌های سیاسی مهم است، زیرا از روی آن می‌توان پاره‌ای از روش و منش آن‌ها را فهمید و به جهان‌بینی‌شان آگاه شد. اعضای داعش، به صورت غالب و عمده به طبقه متوسط شهری تعلق دارند، که به دلیل اثرپذیری از سلفیت جهادی پای در وادی خشونت نهاده‌اند. البته عناصری از طبقات دیگر هم در میان شان یافت می‌شوند، اما در صد آنان بسیار پائین‌تر است. در عراق بیشتر کسانی که به داعش پیوستند جوانان سلفی شهری و بخشی از عناصر حزب بعث بودند که پس از جنگ کویت و شکست عراق، در سال‌های نود میلادی، گرایش مذهبی شان قوت و شدت بیشتری پیدا کرد. در سوریه نیز اغلب کسانی که به داعش پیوستند از تحصیلات عصری بهتری برخوردار بودند و در شمار طبقات شهری قرار می‌گرفتند. آن تعداد از اعضای شان که از کشورهای غربی به این گروه پیوستند و شمار شان به هزاران نفر می‌رسید، همچنان باسوادند و دست کم با سطح سخت‌افزاری تمدن امروز آشنائی خوبی دارند.

گروه طال بان به صورت غالب و عمده، از عناصر فقیر روستائی تشکیل شده است که با ارزش‌های شهری سر ناسازگاری دارند و آرامش خود را در بازگشت به ارزش‌های روستائی و صحرائنشینی می‌بینند. از این رو، برای نیروهای داعش، اهداف و دورنمای کارشان روشن‌تر است، و برای طال بان دیگر، طال بان از این حیث که گروهی بدوی هستند می‌دانند که چه نمی‌خواهند، اما نمی‌دانند که چه می‌خواهند. آنچه نمی‌خواهند دولت و ملتی مبتنی بر ارزش‌های شهری عصر حاضر است، و آنچه می‌خواهند برای خود شان هم چندان مشخص نیست، و از این رو در زمینه حکومتداری و تعریف شان از آن، به اصطلاحات کلی، گنگ، و فاقد معنای روشن پناه می‌برند. به عکس

طال بان، داعش همان گونه که می‌داند چه چیزی را نمی‌خواهد همچنان می‌داند که چه چیزی را می‌خواهد. این ابهام و سردرگمی طال بان در آنچه می‌خواهد بسیاری را وسوسه می‌کند که شاید بتوانند اجندای خود را به این گروه بفروشند، از بخشی از سیاستمداران تبارگرا که امیدوارند این گروه را به هسته سخت سلطه قومی خود تبدیل کنند، تا کشورهای مختلف با رویکردهای متضاد، مانند روسیه، امریکا، پاکستان، هند و چین، که امیدوارند بتوانند این گروه را به خدمت بگیرند. آنان به این گروه به چشم دستگاه روباتیک حجیم و عظیمی می‌نگرند که اگر موفق شوند نرم‌افزار آن را هک کنند براحتی می‌توانند در راستای اهداف و منافع خود به کارش بگیرند. از این جهت است که این همه برو و بیا با این گروه جریان دارد، در حالی که داعش از این نظر وسوسه برانگیز نیست و کسی خود را برای معامله با آن در دسر نمی‌دهد. داعش تجربه تاریخی القاعده و سلفیت جهادی را در حافظه خود دارد، و تصور می‌کند که بهترین جانشین آن گروه‌ها در شرایط امروز است. بنیان‌گذاران داعش مانند ابو مصعب زرقاوی، ابوحمزه مهاجر و ابو عمر بغدادی و سپس ابوبکر بغدادی، تبار فکری و سازمانی شان به همان گروه‌ها می‌رسد.

اما همین ویژگی داعش که قدرت‌ها را شیفته خود نمی‌کند، عناصر متصلب‌تر در میان گروه‌های بنیادگرا، به شمول طال بان، را به سوی خود می‌کشاند، و شمار اعضای بالقوه این گروه را بسیار بالا می‌برد. آنان تصور می‌کنند که طالبان گروهی معامله‌گر است که زیر شعارهای اسلامی با هر قدرت سیاسی کنار می‌آید و به خواسته‌هایش تمکین می‌کند، چنان‌که پس از امضای موافقتنامه با امریکا به یک سرباز آن آسیب نرسانید و حتی کوشش کرد از کاروان‌ها و تجهیزات آن حراست کند تا به سلامت به مقصد برسد.

#### ب) ویژگی‌های سازمانی:

مدل سازمانی داعش ترکیبی از مدل سازمان‌های چپی و سازمان‌های زیرزمینی اسلام‌گرایان افراطی مانند الجهاد القاعده .. است. این مدل سازمانی در نخست در دهه ۱۹۴۰ قرن گذشته از سوی اخوان المسلمین از روی مدل سازمان‌های چپی آن زمان کپی‌برداری شد و در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ میلادی به گروه‌های دیگری مانند الجماعة الاسلامیه، الجهاد الاسلامی، و التکفیر و الهجرة انتقال پیدا کرد. در این مدل سازمانی، رهبر در رأس هرم تشکیلاتی قرار می‌گیرد، و سپس اعضای شورای رهبری، و بعداً کمیته‌ها و در رتبه پائین‌تر مسؤولان محلی با شعبات مختلف آن. آنان به علت درگیری با سازمان‌های امنیتی و استخباراتی دولت‌های شان و سرکوب شدید از سوی آنان، شیوه‌های سازماندهی خود را پیچیده‌تر کردند و کوشیدند بخشی از مهارت‌های آن دستگاه‌ها را به کار ببندند. داعش آن میراث را با تکنیک‌های حزب بعث و دستگاه‌های امنیتی و استخباراتی دولت فروپاشیده صدام حسین در هم آمیخت و از این رو به سازمانی سخت‌جان در برابر حمله کشورهای قدرتمند تبدیل شد. با آن‌که دشمنان این گروه بسیار قدرتمندند، از دستگاه اطلاعات و سپاه دولت ایران گرفته تا کشورهای عضو ائتلاف به سرکردگی امریکا، اما این گروه توانسته است، علی‌رغم تلفات سنگین، همچنان به حیات خود به اشکال مختلف ادامه بدهد. از این رو، ماهیت سازمانی و تشکیلاتی این گروه را می‌توان از روی مدل‌های مشابه در سازمان‌های کمونیستی، فاشیستی و بخشی از سازمان‌های اسلام‌گرای سیاسی شناسایی کرد.

طالبان به عکس داعش، از مدارس دینی دیوبندیان پاکستان سر بر آوردند، به استثنای شبکه حقانی، بقیه شان با سازمان‌دهی مدرن چندان آشنائی ندارند، حقانی‌ها هم در آغاز فاقد تشکیلات منظم بودند اما قرائن نشان می‌دهد که در دو دهه اخیر بخوبی زیر نظر افسران استخباراتی پاکستان آموزش یافته‌اند و می‌توانند الگوئی برای گروه‌های کشمیری، اویغورها، چینی‌ها و بقیه نیروهای مسلح بنیادگرا در منطقه بشوند. مدل سازمانی بدنه اصلی طالبان ترکیبی است از دو مدل جزئی‌تر، یکی هرم سلسله مراتبی شیخ الحدیث-طالبان-کلان-طالب خرد، و دیگری کلان-قبیله/ارباب قریه-دهقان.

این مدل ریشه در سنت‌های جوامع پیشامدرن دارد و متعلق به جهان رازآلود قدیمی است که با اسطوره‌ها و افسانه‌های پیشینیان مأنوس و دم‌خور است. در سلسله مراتب درون مدارس دیوبندی، استاد ارشد که غالباً شیخ الحدیث است، به نحوی جانشین معنوی پیامبر و وارث میراث معنوی او تلقی می‌شود و شاگردان در مقام صحابه هستند و مردم عامه در مقام مشرکان که باید به سوی حق هدایت شوند. البته این آگاهی وجود دارد که شیخ الحدیث دقیقاً پیامبر نیست، شاگردان او دقیقاً صحابه نیستند، و مردم هم دقیقاً مشرک نیستند، ولی در عین زمان شیخ الحدیث رتبه و جایگاهی معنوی و نیمه‌قدسی دارد، و شاگردان ارشد او بخت جانشینی او را دارند، و شاگردان کوچک باید کوشش کنند روش و منش شیوخ و استادان خود را، تا حد امکان به صورت طابق النعل بالنعل پیروی کنند. در این مدل قدرت متمرکز به صورتی پنهان شکل می‌گیرد که هر چند حدود اختیارات صاحبان قدرت مشخص نیست، اما به صورت قانونی نانوشته، حکم و فرمانی که از سوی شیخ الحدیث صادر شود الزام اخلاقی دارد و مخالفت با آن گناه است، حتی اگر او حکم به بستن مدرسه و اعلان جهاد بدهد، چنان که در سال‌های نود میلادی در پاکستان اتفاق افتاد. تشکیلات طالبان کم و بیش نسخه‌برداری از همین مدل رایج در آن مدرسه‌هاست، اما در نحوه اعمال قدرت، با اقتدار ارباب و کلان قبیله ترکیب می‌شود تا هیبت معنوی با هیبت دنیوی در هم بیامیزد. این‌که برای رهبر مرموز و دیده نشده طالبان نام هیبت الله انتخاب شده است، ما نمی‌دانیم که اتفاقی بوده است یا به صورت آگاهانه چنین نام مستعاری انتخاب شده است، اما به گونه تلویحی چنین مفهومی را می‌رساند، که گویا اقتدار امیرالمؤمنین تجسمی از هیبت و شکوه الهی است. البته شماری دیگر نام او را هبة الله تلفظ می‌کنند، که به معنای موهبت الهی است، که آن‌هم جنبه قدسیت دارد. ما اگر چه نمی‌دانیم که آیا اساساً چنان کسی با همین نام و نشان در عالم واقع وجود داشته است یا خیر، و اگر وجود داشته، آیا او همان رهبر واقعی است، یا مثل خود ملا عمر یک سمبول است که فرمان‌های صادر شده از جایی دیگر از آدرس او پخش می‌شود. این تفاوت در مدل‌های سازمانی، سبب سردرگمی در نحوه تعامل با طالبان شده است، و هر یک از طرف‌های سیاسی داخلی و خارجی از ظن خود یار ایشان می‌شود. به گفته مولانا:

هر کسی از ظن خود شد یار من      و ز درون من نجست اسرار من.

(پ) آجدای سیاسی:

آنچه جریان‌های سیاسی را خوب یا بد می‌گرداند و این امکان را مساعد می‌گرداند تا در باره شان داوری شود، بیش از هر چیز دیگر اجنداء و طرح سیاسی آنان است. اجندای داعش بسیار واضح است و می‌خواهد دستگاه خلافت اسلامی را، به زعم خود، در سراسر جهان اسلام بگستراند، شریعت اسلامی را در تمام این سرزمین‌ها جاری کند، و به زعم خود، عظمت از دست رفته مسلمانان را پس برگرداند. این تصور هرچند برای کسانی که دانش سیاسی دارند و تفاوت‌های دنیای امروز با قرون وسطی را بروشنی در می‌یابند، آرزویی محال و هوسی دست‌نیافتنی به شمار می‌رود، و حاکی از نگرش کودکانه به جهان و به تاریخ است، اما در نظر پیروان داعش امری اساسی است. آنان در این زمینه محتاج نظریه‌پردازی مفصل نیستند، زیرا دیگر گروه‌های بنیادگرای مسلمان، مانند اخوان المسلمین، حزب التحریر، جماعت اسلامی و دیگران، از چندین دهه پیش‌تر از داعش برای این ایده نظریه‌پردازی کرده و خواب و خیال خلافت طلبی را در جان جوامع مسلمان دمیده‌اند و در واقع کار داعش را بسیار آسان کرده‌اند. تنها اختلافی که این گروه با سایر گروه‌های بنیادگرا دارد در تعیین مصداق آن تئوری است، زیرا آن‌چه را آنان سال‌ها به صورت انتزاعی و فرضی می‌گفتند داعش در عمل تطبیق کرده و به تحقق رسانده است، و گوی سبقت را در میدان عمل از دیگران ربوده است. طبعاً برای بقیه خوشایند نیست که یکی از رقیبان پیش‌گام شود و آنان را در برابر عمل انجام شده قرار بدهد، تا آنان ناگزیر باشند به آن تن داده و به فرمانش گردن بزنند. اختلاف گروه‌های دیگر با داعش بر سر اصل قضیه نیست، بلکه

بر سر مصداق عملی آن است که هر کدام دوست دارد خودش مصداق آن باشد و بقیه با آن بیعت کرده و از آن فرمان ببرند. آجندای سیاسی داعش آجندائی بین المللی است و اختصاصی به یک منطقه ندارد، هرچند نام دولت خود را دولت اسلامی عراق و شام گذاشت، چونکه واقعیت عینی همین بود، ولی طرح بلندمدت آن گروه گسترش این حاکمیت به سرتاسر جهان اسلام بود، و همین نیز سبب دشمنی گسترده بقیه با آن گردید.

گروه طالبان از این نظر از فقر تئوریک عمیقی رنج می‌برد، زیرا اولاً توانائی نظریه‌پردازی را ندارد، به علت کمسودی و روستائی بودن، و ثانیاً این که خلاف اغلب گروه‌های بنیادگرای دیگر که به صورت خودجوش ظهور کرده‌اند، این گروه به شکل طبیعی پیدایش نیافته است، و طرح اساسی آن در دستگاه استخباراتی پاکستان ریخته شده است و کسانی که آن را طراحی و دیزاین کرده‌اند برای خلافت جهانی اسلام طراحی نکرده‌اند. اساساً این که استخبارات پاکستان از سرمایه‌گذاری بر روی احزاب جهادی سابق افغانستان دست کشید و گروهی از افراد گمنام را برای این هدف برگزید همین بود که این جریان از خودش آجندای سیاسی نداشته باشد. اما این به این معنا نیست که طالبان هیچ گونه آجندای سیاسی ندارد، زیرا هر گروه نظامی که از نوعی قدرت برخوردار است، حتی اگر به صورت مصنوعی پیدایش یافته باشد، پس از زایش و بالیدن خود به بازیگری تبدیل می‌شود که دارای منطقی خودگردان است. از این منظر، این گروه دو آجندا را همزمان به پیش می‌برد، یکی آجندای قومی است که می‌خواهد با یکدست ساختن دستگاه قدرت، با رنگ و بویی به ظاهر اسلامی، و تمرکز آن در دست قوم پشتون، سایر اقوام افغانستان را از عرصه قدرت سیاسی محو کند، چنان که کرده است، و آجندای دوم آن این است که اگر پایه‌های قدرتش محکم گردید از همپیمانی‌اش با سایر گروه‌های بنیادگرا در جهان اسلام سود برده و بلندپروازی‌های بعدی‌اش را آغاز کند. در واقع آجندای سیاسی طالبان دو مرحله‌ای است، در مرحله اول ختم منازعه داخلی در افغانستان بر سر تصاحب قدرت و به چنگ گرفتن کامل آن، و دوم تبدیل شدن به قدرتی فراتر از مرزهای افغانستان و به دست گرفتن رهبری سایر گروه‌های جهادی در منطقه و در جهان اسلام.

موضوع به دست گرفتن رهبری جهان اسلام زیر نام دین، رؤیای شیرینی است که هواخواهان فراوانی دارد از جمهوری اسلامی ایران تا عربستان سعودی و پاکستان و ترکیه و قطر و... هرچند همه شان به صراحت بر زبان نمی‌آورند اما گام‌های ستراتیژیک شان مبین همین امر است. طالبان تصور می‌کنند که آنان بزرگترین قدرت دنیا را شکست داده‌اند، جامعه خود را یکدست به رنگ اسلام در آورده‌اند و مظاهر غیر اسلامی را از جامعه برچیده‌اند، در نتیجه بیش از هر نظام دیگری شایسته رهبری گروه‌های اسلامی و از آن طریق رهبری کشورهای دیگر هستند. البته تنگناهایی که طالبان برای حکومت خود دارد و دشواری‌هایی که عملاً احساس می‌کند، مستلزم این است که در مرحله کنونی وانمود شود که آجندای سیاسی این گروه تنها در سطح افغانستان است و به فراتر از مرزهای این کشور نخواهد رفت. این گروه می‌داند که اگر از هم اکنون سخن از مرحله دوم آجندایش بگوید دشمنی همه کشورها را برخواهد انگیخت و این به شکست این گروه خواهد انجامید. اما سرشت قدرت در تمام تاریخ این بوده است که هر گاه بخت گسترش پیدا کرده به هیچ صورت از آن باز نایستاده است، و طالبان هم هرگز از این هدف باز نخواهد ایستاد، به ویژه هنگامی که شمار وسیعی از هم‌فکران و همپیمانان آن در کشورهای دیگر حضور و فعالیت داشته باشند و افغانستان برای آنان پناهگاه مطمئنی باشد.

از این نظر تفاوتی بنیادی میان داعش و طالبان نیست. تفاوت محدودی که وجود دارد این است که داعش آجندای قومی ندارد و از روز اول درهائیش را بر روی همه تبارها گشوده، و سرراست به سراغ برپائی خلافت رفته است، اما طالبان در نخست تمرکز خود را بر قدرت و هژمونی قبیله‌ئی خود نهاده و برپائی خلافت را به بعد موکول کرده است.

داعش از نظر عقیدتی متعلق به طیف گسترده سلفیت است. تبار سلفیت به اهل حدیث می‌رسد، که در سده‌های نخست تاریخ اسلام با اهل رأی و عقل‌گرایان مسلمان دشمنی شدیدی داشت. مهم‌ترین اختلاف میان این دو جریان در چگونگی تفسیر قرآن، و چگونگی پذیرش روایات منسوب به پیامبر اسلام بود. اهل رأی به تفسیر خردپسند از قرآن و به سخت‌گیری در پذیرش روایات‌ها گرایش داشت، اما اهل حدیث به عکس آن. این اختلاف نظر، خود را بیش از هر چیز در امور الهیاتی نشان می‌داد که از سوی اهل حدیث عقاید و از سوی اهل رأی علم کلام نامیده می‌شد. علم کلام عبارت از صورت‌بندی عقلانی گزاره‌های اعتقادی بود، در حالی که اهل حدیث این کار را ناروا می‌شمرد و بر صورت‌بندی امور اعتقادی بر پایه ظاهر آیات و روایات تأکید داشت. مهم‌ترین موضوع عقیدتی که سبب اختلاف نظر می‌شد خدانشناسی بود که در عصر حاضر زیر نام الهیات شناخته می‌شود. خدانشناسی اهل حدیث مبتنی بر ظاهر نصوص بود و خدا را به صورتی انسانوار به تصویر می‌کشید که دارای دست، پا، انگشت، روی، چشم، و مانند این‌ها بود، و می‌نشست، بر می‌خاست، بر روی تخت تکیه می‌زد، بر روی شانه‌های فرشتگان حمل می‌شد، به خشم می‌آمد، خوشحال می‌شد، می‌خندید، در کارهایش تجدید نظر می‌کرد، پس از معلوم شدن نتایج یک کار نظرش را عوض می‌کرد و... این تصویر از خدا صورت انتزاعی شده پادشاهان زمینی بود که فراق‌کنی و به خدا نسبت داده می‌شد. خدانشناسی اهل حدیث در دسته الهیات تشبیه و تجسیم قرار می‌گرفت، و منتقدان شان آنان را مشبّه و مجسمه می‌نامیدند. شماری از پژوهشگران، مانند نصر حامد ابوزید، این نوع خدانشناسی را از جنس خدانشناسی بت‌پرستان می‌دانند که خدا را در قالب و هیأتی مجسم به تصویر می‌کشد.

اهل رأی که شامل معتزله و احناف ماتریدی و شماری فلاسفه و عرفاست، صرف نظر از برخی تفاوت‌ها در تفصیل جزئیات موضوع، نقطه کانونی خدانشناسی شان را بر پایه تنزیه قرار می‌دهند که نقطه مقابل تشبیه است. در این گرایش تأکید بر این است که عالم قدسی با عالم مادی از بنیاد متفاوت است، و چون که انسان‌ها دسترسی مستقیم به عالم قدسی ندارند، حتی در سطح ادراک و تصور، هر گونه توصیفی از آن، حالت استعاره‌ای و مجازی پیدا می‌کند و باید به گونه‌ای فهمیده و تفسیر شود که با ویژگی‌های عالم قدسی تناسب داشته باشد و از دایره تنزیه بیرون نرود.

این اختلاف نظر در زمینه خدانشناسی پیامدهای الهیاتی گسترده‌تری در باره انسان‌شناسی، پیامبری و وحی، نوعیت کلام الهی، ماهیت ایمان و کفر و غیره داشت که در منابع کلامی به تفصیل مسجّل گردیده است.

طالبان از این حیث که از محیطی حنفی برخاسته‌اند، علی‌القاعده باید به الهیات اهل رأی باور می‌داشتند، که این قطعاً به روش و منش متفاوتی در رفتار و برخورد شان می‌انجامید. اما در عمل آنان، به رغم ادعای حنفیت، در خانه سلفیت و اهل حدیث قرار می‌گیرند. این تحول عوامل متعددی داشته است که در صفحات تاریخ گم شده است، اما با پژوهشی می‌توان پیدای شان کرد، و فشرده آن عبارت است از شکست معتزله به عنوان مقدمه الجیش اهل رأی در برابر اهل حدیث، عقب‌نشینی ماتریدیان به سود اشاعره، سرکوب فلسفه و دانش‌های عقلانی در سده‌های میانه اسلامی، سیطره یافتن تفکر تقلیدی و منجمد در دوره عثمانی، فروپاشی مکتب حنفی ماوراء النهر، ظهور شاه ولی الله دهلوی و پایه‌گذاری مکتب اهل حدیث در درون منظومه حنفی، تأسیس مدرسه دیوبند، پیدایش پاکستان و تولید نسخه پاکستانی دیوبندیسم، و در نهایت گسترش ایده‌های سلفی در دوران جهاد در میان مهاجران افغان در پاکستان. مجموع این عوامل سبب شد که از میراث اهل رأی و به ویژه از حنفیت اصیل متعلق به خود امام ابوحنیفه، در این منطقه تنها اسم و رسمی نمادین باقی بماند و جایش را جریان خزنده سلفیت بگیرد. طالبان تجسمی از این نسخه تحریف شده از حنفیت هستند که

تبارشان، به ویژه در زمینه عقیده، به مشبهه و مجسمه می‌رسد و شیوه سختگیرانه اهل حدیث را به پیش می‌برند و با اهل رأی و عقل‌گرایان مسلمان در جنگند.

اگر کسی این سیر تاریخی را نفهمد نمی‌تواند به راز همپیمانی طالبان و القاعده پی ببرد و مسافت این گروه با داعش را تشخیص بدهد.

#### ب) فقه

داعش در امور فقهی کاملاً تابع گرایش سلفی است، و خود را به مذهب فقهی معینی منسوب نمی‌کند، بلکه از عموم مذاهب فقهی اهل سنت بهره می‌گیرد و در این زمینه نسبت به طالبان وسیع‌النظرتر است. داعشیان به مانند دیگر سلفیان هستند که تمام میراث فقهی را درست قبول ندارند، بلکه با معیارهای اهل حدیث به سراغ این میراث می‌روند و آنچه را خلاف منهج اهل حدیث ببینند کنار می‌گذارند، اما رویهمرفته از منابع سنتی مذاهب چهارگانه به شکل یکسان سود می‌برند. آنان به همان گونه که از نظرات ابن تیمیه و ابن القیم بهره می‌برند از دیدگاه‌های ابن حزم، ابن الهمام، نووی، ابن قدامه، ابن حجر، ابن جوزی و دیگران نیز استفاده می‌کنند، به جز در مواردی که با منهج سلفیت ناسازگار بیفتند. از این نظر، کار سلفی‌ها، و به تبع آنان داعش، در مقایسه با طالبان پیشرفته‌تر است.

طالبان با اجتهاد و نگرش نوآورانه در فقه به شدت مخالف هستند و مشرب فکری احناف متأخر را که از روش حنفیان مقدم فاصله گرفته و در عصر انحطاط تمدن اسلامی پیدایش یافته و بر تقلید کورکورانه و تاجر فکری متمرکز است، در پیش دارند. طبق این دیدگاه، هیچ مذهبی جز مذهب حنفی بحق نیست، و انتقال از آن به مذاهب فقهی دیگر نارواست، اما مذهب حنفی را نه مطابق با وسعت فکری خود امام ابوحنیفه، بلکه مطابق با تنگنای اندیشگی کسانی که یک هزار سال بعد از وی ادعای حنفیت داشتند، قبول دارند. تنگناهایی که مذهب حنفی در سده‌های انحطاط و فروپاشی تمدن اسلامی گرفتارشان شد مخصوص این مذهب نبوده است، بلکه همه مذاهب اسلامی بدون استثناء و بلکه حتی عموم نحله‌های فکری را در محاق برد. حنفیت این دوره حنفیتی منجمد و واپس‌گراست که از گردونه آگاهی جهانی فاصله گرفته، پیوندش با روح زمانه و نیازهای آن گسسته شده و به فسیلی خشک و بی‌جان تبدیل یافته بود که توان نگرشی زنده به پیرامون خود نداشت و نمی‌توانست نقشی در گشودن گره از معضلات جامعه بشری را به عهده بگیرد. طالبان در زمینه فقه چنین میراثی از حنفیت را با خود یدک می‌کشند و فهم‌شان از شریعت و حتی کلیت دین در این چارچوب فقهی منجمد و ناکارآمد در جا زده است و از همگامی با تحولات تاریخ و پاسخ دادن به نیازهای زمانه عاجز است.

این البته به این معنا نیست که فقه سلفی، که داعش به آن تعلق دارد، بسیار پیش‌رو تر از فقه طالبان است، بلکه فقه سلفی با تکیه بر ظاهر متن در نهایت به همان بن بست می‌رسد که فقه طالبان گرفتارش است، و توانایی ندارد که بر روی مسایل بنیادی عصر حاضر گشوده شود. نازائی مکتب سلفی را از این جا می‌توان دریافت که در دو صد سال اخیر که اوج شکوفائی آن در تمام تاریخ اسلام بوده است، حتی یک تن در قامت ابن تیمیه نیز در دامن این مکتب ظهور نکرده است، چه رسد به غزالی و ابن رشد و ابن عربی یا مولانا جلال الدین محمد بلخی. فقه طالبان و فقه داعش، هر دو با روح زمانه بیگانه و از کمک به حل مشکلات امروز بشریت ناتوان است، اما در سطح جزئیات، فقه طالبانی خشن‌تر و بدوی‌تر است و زندگی را در کام انسان‌ها بیش‌تر تلخ می‌کند.

#### پ) اخلاق و عرفان:

علم اخلاق در تاریخ اسلام وجودی مستقل از تصوف و عرفان نداشته است. البته در تئوری کتاب‌هایی مستقل نوشته شده است، اما در عمل این صوفیان و عارفان مسلمان بودند که به ترویج اخلاق حسنه پرداخته و در این کار به تربیت عملی انسان‌ها اکتفا نکرده، بلکه تلاش‌های نظری عمیقی نیز به خرج دادند. در اثر این جد و جهد بی‌پایان بود که چهره فقیهانه

اسلام تلطیف یافت و چهره عرفانی آن دل‌های فراوانی را ربود و بخشی از ارزش‌های اخلاقی را در میان مسلمانان برای سده‌ها نهادینه و درونی ساخت. هیچ تمدنی بدون اخلاق به کمال نمی‌رسد، و تمدن اسلامی بدون میراث گرانسنگ عارفان مسلمان تمدنی معلول و معیوب می‌ماند.

داعش مانند همه شاخه‌های سلفیت با تصوف و عرفان سر ناسازگاری دارد، و تفسیر عارفانه از اسلام را تفسیری انحرافی می‌شمارد، و صوفیان مسلمان را اهل بدعت و شرک می‌شمارد. طالبان که نسب فکری شان به مدرسه دیوبند می‌رسد، علی‌الظاهر، نباید دشمنی آشکاری با تصوف داشته باشند، زیرا بخشی از شیوخ برجسته دیوبندی مانند اشرف علی تهانوی صوفی‌مشرّب بوده‌اند، و هنوز در میان دیوبندیان طرفداران تصوف وجود دارند. اما در عمل چنین نیست، زیرا تصوفی که قابل قبول دیوبند باشد عموم تصوف نیست، بلکه تصوف متشرعانه است، یعنی تصوفی که از سپهر اصلی عرفان بریده و در قالب فقه ریخته باشد. این گرایش یک قرن پیش از شاه ولی الله در هندوستان به دست شیخ سید احمد سرهندی، مشهور به امام ربانی، آغاز یافت و به دست شاه ولی الله و شاگردانش توسعه پیدا کرد.

طبق این گرایش، آن شاخه از تصوف که با عرفان نظری در آمیخته و مبانی عمیق تئوریک دارد، از قبیل آنچه ابن عربی و سهروردی و دیگران مطرح کرده‌اند، با ظاهر شریعت همخوانی ندارد و در نتیجه مردود است. دیوبندیان در این منزل‌گاه با سلفیان یکجا می‌شوند و ظاهر شریعت را بر باطن آن ترجیح می‌دهند و در نتیجه اسلام فقیهانه بر اسلام عارفانه می‌چربد، و دینداری اخلاقی و معنویت‌مدار جایش را به دین‌داری ظاهری و شریعت‌مدار می‌دهد.

طالبان اما در حد شیوخ دیوبند هم با تصوف میانه‌ای ندارند و در اثر گسترش افکار و سلیقه‌های سلفی در چند دهه اخیر، با صوفیان بر سر عناد و خصومتند. به همین علت، در دوره حاکمیت پیشین طالبان صوفیان زیر فشار محسوسی قرار داشتند و تا حد امکان از فعالیت‌های شان جلوگیری می‌شد. در بیست سال اخیر، گرایش‌های تکفیری در میان طالبان قوت بیش‌تری گرفته و میانه‌شان با تصوف و عرفان تیرمتر از گذشته است. اگر روزی طالبان با تصوف آشتی هم بکنند تنها با نسخه متشرعانه و فقیه‌پسندانه آن آشتی خواهند کرد نه با مشرب وسیع عارفان مسلمان و مبنای فلسفی آنان.

با توجه به نکاتی که یادآوری شد، طالبان با داعش تفاوت‌هایی دارند، هم در سطح زیربنایی که شامل موضوعات عقیدتی، فقهی و عرفانی می‌شود، و هم در سطح روبنایی که شامل خاستگاه اجتماعی، ویژگی‌های سازمانی، و آجدای سیاسی است، اما این تفاوت‌ها جوهری و عمیق نیستند، و در ریشه بسیاری از مسایل به یکجا می‌رسند، از زیربنایی‌ترین موضوع که نوع خدانشناسی است تا روبنایی‌ترین موضوع که برنامه سیاسی است. اگر بررسی تفصیلی‌تری از اشتراکات و افتراقات این دو گروه صورت بگیرد به این نتیجه خواهیم رسید که اشتراکات شان هشتاد در صد و افتراقات شان در حدود بیست در صد است. در واقع اگر کسی به طالبان پیوست هشتاد در صد راه را تا داعشی شدن پیموده و مسافت اندکی مانده است که با عضویت سازمانی و بیعت با رهبری آن تکمیل خواهد شد. اگر قرار باشد با داعش یا طالبان مقابله‌ای راستین صورت بگیرد باید به سراغ عمیق‌ترین ریشه‌های کلامی و مبانی اندیشگی آنان رفت.